

نقش بر نامه ریزی متمرکز در سرمایه‌داری و

به عقیده‌ی من سر در گمی بسیاری درباره‌ی نقش برنامه‌ریزی وجود دارد. در این‌جا، این نقش به عنوان مداخله‌ی آگاهانه و یا جایگزینی فرایند بازار با مقامات دولتی تعریف می‌شود. این سر در گمی از راست افراطی (یا نئولیبرال‌ها) تا چپ افراطی را در بر می‌گیرد. شاید اصطلاح «متمرکز» در این مورد بیش از اندازه محدودکننده باشد، زیرا انواعی از برنامه‌ریزی نیز هست که مقامات دولتی در سطح محلی با توجه به نیازهای همان محل اعمال می‌کنند.

یکی از وجوه مشترک سرمایه‌داری و «سوسیالیزم بازار» آن است که بخش بزرگی از اقتصاد، حداقل با توجه به عمل‌کردهای فعلی آن، تحت کنترل و قواعد بازار قرار دارد. این موضوع بر چند پیش فرض استوار است.

یکی از آن‌ها وجود یک بازار «رقابتی» و نیز رقابت‌پذیر بودن بخش موردنظر است، البته نه بدان معنی که همه چیز دارای شرایط «رقابت کامل» موردنظر کتاب‌های درسی باشد، زیرا «رقابت کامل» به ندرت در زندگی واقعی دیده می‌شود - این تنها به معنای آن است که برای هر کالا یا خدمت مشخص چندین عرضه‌کننده وجود دارد که مصرف‌کنندگان می‌توانند با آگاهی از میان‌گزینه‌های گوناگون عرضه شده یکی را برگزینند. فرایند مبادله نیز شامل قیمت، کیفیت، زمان تحویل، خدمات پس از فروش و جنبه‌های دیگر می‌گردد. البته «صرفه‌جویی‌ها و زیان‌های خارجی» و «عدم تقسیم‌پذیری» می‌تواند این ارتباط ساده را پیچیده کند. در این‌گونه موارد سودآوری در سطح اقتصاد خرد، برخلاف آن‌چه در این نوشته بررسی می‌شود، ممکن است راهگشای خوبی برای منافع اقتصادی عمومی نباشد.

مسئله‌ی انحصارات طبیعی نیز مطرح است که تأمین آب نمونه‌ی روشنی از آن است. تأمین آب اصل دیگری را متناسب با هر دو نوع اقتصاد نشان می‌دهد که می‌توان آن را جنبه‌ی خدمات عمومی نامید. بدین ترتیب صرف‌نظر از آن‌که چون احداث چند شبکه‌ی آب‌رسانی ائتلاف منابع است، انحصار

طبیعی موجودیت می‌یابد؛ از آن‌جا که آب شیرین ضرورت تام دارد، عرضه‌ی آن درجه‌ی اول وابسته به سودآوری‌اش نیست. (بازار می‌تواند به شناسایی کاراترین شیوه‌ی اقتصادی برای دستیابی به هدف دلخواه یاری کند، اما تصمیم‌گیری در مورد خود هدف بر زمینه‌های غیراقتصادی انجام می‌گیرد).

معمولاً بر سر تعیین مرز آن‌چه می‌توان آن را قابل مبادله نامید در مقابل آن‌چه عرضه‌ی خدمات عمومی می‌نامیم، اختلاف نظر وجود دارد. این اختلاف نظر در مورد آن‌چه هزینه‌ی آن مطالبه می‌شود و آن‌چه به رایگان در اختیار عموم قرار می‌گیرد وجود دارد. مسکن، آموزش، بهداشت، حمل و نقل عمومی و کتابخانه‌ها بخش‌هایی‌اند که نئولیبرال‌های افراطی اغلب مستعد خصوصی‌سازی سودآور می‌دانند. در انگلستان خدمات مخابراتی خصوصی شده است، اگرچه نمونه‌ی نسبتاً روشنی از انحصار طبیعی است و اداره‌ی پست نیز از دست متعصبان نئولیبرال در امان نیست. اما این متعصبان نیز گاه می‌توانند تفاوت میان عرضه و مسئولیت را درک کنند. با مثالی می‌توان موضوع را روشنتر ساخت: جمع‌آوری زباله‌ها و شستن ملافه‌های بیمارستان‌های عمومی اجباری است و تا جایی که می‌دانم حتا میلیون فریدمن نیز با این موضوع مخالفتی ندارد. اما او ترجیح می‌دهد که مقامات مسئول (دولتی) پیمانکاران دست دوم را برای انجام این کارها استخدام کنند. پیشنهادهایی نیز در مورد خصوصی‌سازی زندان‌ها مطرح می‌شود که ارایه‌دهندگان‌شان آن‌ها را جدی تلقی می‌کنند. در این مورد نیز نظر آن است که مقامات دولتی، شرکت‌های خصوصی را به کار گیرند. عقیده‌ای که به هیچ وجه جدید نیست؛ زندان‌ها به دار و دسته‌ی قدره‌بند اجاره داده شوند. اما چرا فقط این، چرا جمع‌آوری مالیات خصوصی نگردد؟ واگذاری اخذ مالیات به پیمانکاران سابقه‌ی تاریخی طولانی (اگرچه نه چندان مشعشع) دارد.

در این باره که مرزهای «بازار» در سرمایه‌داری مدرن و در سوسیالیسم بازار واقعی و یا فرضی کجا هستند و یا کجا باید باشند گفتنی بسیار است، اما

ابعاد مهم دیگری نیز مطرح‌اند. بخشی از این ابعاد به سرمایه‌گذاری یا بازار سرمایه و مسائل در هم تنیده‌ی توسعه‌ی منطقه‌ای و حفاظت محیط زیست مربوط می‌شود. بخش دیگر کل مسائل تعادل در سطح کلان است که شامل جلوگیری از بیکاری همگانی و اوج و حسیض در نوسانات ادواری و بالاخره - مسأله‌ای که برای هر نوع سوسیالیسم بسیار مهم است - یعنی جلوگیری از اختلاف فاحش درآمد و مالکیت نابرابر، می‌شود.

نئولیبرال‌های افراطی که معتقد به «عدم مداخله‌ی دولت» (laissez faire) هستند ادعا می‌کنند که اقتصاد اساساً قادر به تعادل‌یابی درونی است و بازار تمام و یا تقریباً همه‌ی علایم لازم را [برای تعادل] می‌دهد. هم‌چنین اگر «نقص‌های گوناگون از میان برداشته شود بازارها «شفاف» می‌شوند و بالاخره این‌که مداخله‌ی دولت در سطح کلان تقریباً همیشه زیانبار و یا غیرضروری بوده است. این عقیده با «پول‌باوری» پیوسته است. هرچند که الزامی در این زمینه وجود ندارد، زیرا می‌توان اداره‌ی خزانه‌ی سوسیالیستی و مداخله‌گری را تصور کرد که هنوز خواهان کنترل دقیق عرضه‌ی پول برای جلوگیری از تورم باشد. به طور حتم بیشتر سوسیالیست‌ها، چه موافق بازار و چه مخالف آن به این واقعیت آگاهند یا باید باشند که بازارها و نیروهای خودکار اقتصادی تمام مسائل را حل نمی‌کنند.

بازار، عرضه‌ی عمومی و برنامه‌ریزی در سطوح «خرد»

«خرد» در این‌جا نه تنها شامل بنگاه‌ها (شرکت‌ها) می‌شود، بل که تأمین خدمات و کالاهای مشخص را نیز در بر می‌گیرد. عقل سلیم و نیز تجربه‌ی شوروی شدیداً نیاز به تفکیک میان بخش‌ها را نمایان می‌سازند. پاره‌ای از این بخش‌ها بیش از بقیه قابلیت برنامه‌ریزی متمرکز را دارند. بخشی از دلایل آن به صرفه‌جویی‌های ناشی از مقیاس و بخشی دیگر به تمرکز اطلاعات لازم درباره‌ی نیازها و گزینه‌های دیگر تولید مربوط است.

سو سیالیسم بازار

ترجمه‌ی: میترا فسغودی

تولید و توزیع برق روشن‌ترین مثال از بخشی است که قابلیت برنامه‌ریزی متمرکز دارد. تمامی کشورهای بزرگ یک شبکه‌ی برق سراسری داخلی دارند و این مسخره است (حتا مشاوران خانم تاچر نیز باید آن را درک کنند) که اختیار تولید برق به صورت مجزا با توجه به سوددهی هر نیروگاه به مدیران آن‌ها اعطا گردد. در این مورد، عامل سیستم فایق است. به علاوه، تقاضا می‌تواند و یا در واقع باید در مرکز ارزیابی شود. در این سطح، معیارهای اجرایی و اقتصادی از جمله معیار کارایی مورد نظر در نیروگاه‌های خاص، به شکل بهتری مورد قضاوت قرار می‌گیرند.

به علاوه چون تولید برق به ناگزیر انحصاری است و از آن‌جا که هر انحصاری می‌تواند تراز مالی خود را به زیان مشتریان بهبود دهد، کنترل قیمت نیز هم‌چون پاره‌ای معیارهای کیفی (مثل جلوگیری از قطع برق و تقاضای تأمین برق برای مناطق دورافتاده) ضروری است. هم‌چنین تصمیم‌گیری درباره‌ی سرمایه‌گذاری، از جمله افزایش ظرفیت و انتخاب اشکال مختلف نیروگاه (گازی، نفتی، زغال‌سنگ، آبی) نیازمند اطلاعاتی است که فقط در مرکز موجود است. این موضوع به شکل یکسانی در اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی صادق است. البته، اطلاعات و قیمت‌های بازار عامل مهمی در تصمیم‌گیری‌اند اما عامل قطعی نیستند. ارزیابی کیفی از تقاضاهای آینده و نظری به هزینه‌ها و قیمت‌های نسبی در آینده نیازمند شناخت و قضاوت است، عوامل قطعی تصمیم‌گیری همین‌ها هستند. نیازی به تأکید نیست که فقط «بازارهای آینده» برای تصمیم‌گیری کافی نخواهند بود.

بسیاری از این ملاحظات شامل منابع انرژی از جمله نفت و گاز و شاید زغال‌سنگ نیز می‌شود. هیچ تصادفی نیست که شرکت‌های غول‌پیکر که بسیاری از آن‌ها چند ملیتی هستند در بیشتر کشورهای سرمایه‌داری تولیدات آهن، مواد شیمیایی، هوا - فضایی و کامپیوتر را تسخیر کرده‌اند. در تمامی این موارد، تصمیمات مهم درباره‌ی سرمایه‌گذاری در سطحی بسیار فراتر از یک کارخانه و یا مجتمع

تولیدی اتخاذ می‌گردد. در این موارد، «صرفه‌جویی‌های ناشی از افزایش مقیاس»، دوره‌ی طولانی رسیدن به بهره‌برداری و مخارج عظیم تحقیق و توسعه وجود دارد و مزایای رقابت مطرح شده در کتب درسی تحت‌الشعاع دیگر مسائل، از جمله به حداقل رساندن میزان عدم اطمینان و خطر قرار می‌گیرد و این مسأله تنها از طریق ادغام شرکت‌ها و ایجاد اتحادیه‌های صاحبان صنایع و سازش آن‌ها با یکدیگر حاصل می‌شود. ایدئولوژی راست جدید از این نظریه دفاع می‌کند که به هر حال مالکیت خصوصی همیشه ارجح است، زیرا موسسات دولتی ورشکست نمی‌شوند و سرمایه‌ای که استفاده می‌کنند خطرپذیر نیست. اما در حقیقت به این موسسات خصوصی بسیار بزرگ هم نمی‌توان اجازه‌ی ورشکستگی داد، چنان‌که در مورد بریتیش لیلاند و (در امریکا) کرایسلر می‌توان مشاهده کرد.

در سرمایه‌داری مدرن در واقع این‌گونه مجموعه‌های صنعتی بزرگ به درجات گوناگونی از برنامه‌ریزی متمرکز برخوردارند. شرکت‌هایی مثل اگزان و دوپونت سازمان‌های بزرگی با ساختار سلسله‌مراتبی و تحت سلطه‌ی مدیریتی دیوانسالارانه‌اند. جدایی قدرت مدیریت از مالکیت در این موسسات تجاری و بسیاری از موسسات دیگر، بیش از یک قرن است که مورد نظر قرار گرفته و مارکس نیز به آن توجه داشته است. مارکسیست‌ها و پیروان سطحی اقتصاد نئوکلاسیک هنوز در نظریه‌پردازی خود به موجودیت کارفرمایان سرمایه‌داری در کتاب‌های سنتی درسی پایبندند. ما به نتایج حاصل از چنین برداشتی نیز خواهیم پرداخت. مدیریت در حال حاضر به خصوص در امریکا بسیار متحرک است و ملزم به هیچ‌گونه تبعیت بلندمدت از شرکت خود نیست. گزارش‌ها نشان می‌دهد که به طور متوسط مدیران اجرایی امریکایی محل کار خود را کمی بیش از پنج سال یک بار تغییر می‌دهند.

این موضوع و هم‌چنین تأکید بسیاری که در حال حاضر بر روی سودهای کوتاه‌مدت به عنوان

شاخص اصلی موفقیت گذاشته می‌شود و در کنار آن تورم و ابهامات دیگر، نشان‌دهنده‌ی منفعت بسیاری است که در تصمیماتی با افق کوتاه مدت وجود دارد. توجه بیش از حد بر عامل کوتاه‌مدت نیز یک «بیماری» است که یوگسلاوی خودگردان به آن دچار بوده است.

در ادامه به بخش‌های دیگر اقتصاد اشاره می‌کنیم که در آن‌ها معیارهای مستقیم بازار بدون اصلاحات چشمگیر قابل اجرا نیستند. وسایل حمل و نقل یکی از این موارد است. بیشتر دنیا (به جز مشاوران اقتصادی خانم تاچر) درک می‌کنند که حمل و نقل شهری (از طریق کم‌کردن تراکم و افزایش ارزش ملک) به کسانی منفعت می‌رساند که از آن استفاده نمی‌کنند و باید به‌وسیله‌ی یک مرجع دولتی با کمک‌های بزرگ برای جبران زیان‌های اجتناب‌ناپذیر اداره شود. حتا در ایالات متحده‌ی ریگان نیز باراندازها، فرودگاه‌ها و سیستم‌های حمل و نقل سریع متعلق به دولت بوده است.

در این‌جا مسائل صرفه‌جویی‌های خارجی مانند صرفه‌جویی در وقت و برخورداری از آسایش، و زیان‌های خارجی مانند تراکم و آلودگی و هم‌چنین عناصر نظام و شبکه [شهری] دخالت دارند که در مورد آن‌ها تحلیل مرسوم هزینه‌ها و سوددهی‌های نهایی گمراه‌کننده و غیرمربوط هستند. موضوع

● **تلاش‌های هواداران مکتب شیکاگو برای «خصوصی‌سازی» و اتکا به «عدم مداخله‌ی دولت» ثبات سیاسی و اجتماعی را تهدید می‌کند و (به عقیده‌ی من) بر فزون‌گرایی نامناسب، نهایی‌گرایی نادرست و پول‌گرایی سطحی استوار است.**

خدمات عمومی از اهمیت بسیاری برخوردار است. البته در تصمیم‌گیری همواره باید هزینه و نتایج حاصله مقایسه گردند، اما این کار باید از یکسو در چارچوب شبکه و از سوی دیگر با توجه به هدف فعالیت انجام پذیرد.

این مسأله در مورد خدمات پستی و تلفنی نیز صادق است. پیش از این حتی در سرمایه‌داری ترین کشورهای سرمایه‌داری نیز این موضوع صحیح انگاشته می‌شد، اما در حال حاضر چنین نیست، چنان‌که می‌توان در مورد خصوصی‌سازی مراکز تلفن انگلیس در سال ۱۹۸۴ و تفکیک سیستم تلفن «بل» (مالکیت خصوصی با وجود خدمات عمومی) در ایالات متحده مشاهده کرد. یک دولت

رساندن سود هستند.

• ایدئولوژی راست جدید از این نظریه دفاع می‌کند که به هر حال مالکیت خصوصی همیشه ارجح است، زیرا مؤسسات دولتی ورشکست نمی‌شوند و سرمایه‌ای که استفاده می‌کنند خطر پذیر نیست. اما در حقیقت به این مؤسسات خصوصی بسیار بزرگ هم نمی‌توان اجازه‌ی ورشکستگی داد، چنان‌که در مورد بریتیش لیلاند و (در امریکا) کرایسلر می‌توان مشاهده کرد.

وابسته به حزب کارگر در انگلیس به شکل احمقانه‌ای تشکیلات پست را از یک بخش دولتی به یک شرکت تجاری تبدیل نمود و در نتیجه به جای آن که جنبه‌ی خدمت عمومی در آن غالب باشد، شرایط محدودکننده‌ی مالی بر آن غالب شد و در حال حاضر نیز تمایل به سوددهی دارد و حداقل ضوابط خدمات عمومی بر آن حاکم است. در همین حال پیشنهادهایی نیز برای تعطیل کردن ادارات پست روستایی به دلیل عدم سوددهی آن‌ها مطرح است.

سوسیالیست‌ها و هم‌چنین بیشتر غیرسوسیالیست‌ها برنامه‌ریزی دولتی در مورد

دیگر است. دقیقاً به خاطر آن که در این بخش‌ها رقابت یا ضعیف است، یا وجود ندارد و یا ناخواسته است، عرضه‌کنندگان کالاها و یا خدمات ممکن است از قدرت خود سوء استفاده کنند و مدیریت که در قبالت قدرت نیروی کار [موسسه] خود متعهد باشد، مشتریان را مانند هر کس دیگری استمرار خواهد کرد. بنابراین دولت خواستار قدرت نظارت است و نیز نظر مهمی در تصمیمات مهم سرمایه‌گذاری اعمال می‌کند. در یک اقتصاد سوسیالیستی بازار احتمالاً بورس اوراق بهادار وجود نخواهد داشت و بیشتر سرمایه‌ی لازم از طریق سیستم بانکی دولتی تأمین خواهد گردید. بخشی از کل اقتصاد که در این طبقه‌بندی جای

احداث جاده‌ها، روشنایی خیابان‌ها، از میان بردن زباله‌ها، بیشتر برنامه‌های آموزشی و خدمات آتش‌نشانی را می‌پذیرند. گرچه بعضی از این موارد را می‌توان به پیمانکاران دست دوم واگذار کرد. پیش از این به سنت‌گرایی که حتی توصیه می‌کنند که زندان‌ها هم خصوصی شود اشاره کردم، نشریه‌ی پانچ لندن کاریکاتوری در این مورد چاپ کرده است که در آن مدیریت زندان زمانی که با ضرر روبرو می‌شود اجازه‌ی خروج برای آخر هفته را به زندانیان تروتمند می‌فروشد. دفاع از برنامه‌های دولتی مسکن در مقابل نظریه‌پردازان نئولیبرال الزامی است و نیز برای حفظ خدمات بهداشتی دولتی باید به جنگ با کسانی پرداخت که طرفدار به حداکثر رساندن سود هستند.

افتتاح بزرگ هزینه‌ی خدمات درمانی در ایالات متحده می‌تواند شاهد خوبی باشد که نشان می‌دهد زمانی که مشاغل درمانی تحت سلطه‌ی پول‌سازان قرار گیرد، چه اتفاقی خواهد افتاد. حتی اصول ابتدایی اقتصاد نئوکلاسیکی به نظریه‌پردازان مکتب شیکاگو می‌آموزد که وقتی مصرف‌کنندگان و بیماران نتوانند اطلاعات لازم را در مورد تولید یا شیوه‌های درمانی مختلف داشته باشند، بازاری «کارا» وجود نخواهد داشت. آدام اسمیت با مثالی بیان می‌کند که پذیرفتن گوشت از قصابی و یا نان از نانواپی بدون مهربانی از جانب آن‌ها کاملاً منطقی است. آن‌ها گوشت و نان را با تمایلی مشروع برای به دست آوردن پول عرضه می‌کنند، اما به عقیده‌ی من اگر پزشکی که با طفل بیماری روبرو است ابتدا از درآمد والدین سؤال کند، آنگاه جامعه‌ای که بر چنین اصول اخلاقی استوار است در معرض تهدید قرار دارد، زیرا در چنین شرایطی چرا قضات و پلیس‌ها در تلاش برای به حداکثر رساندن درآمد خود نباشند.

خلاصه‌ی این بخش از تحلیل من چنین است: بخش‌های مهمی در اقتصاد ما وجود دارند که حتی در لوای سرمایه‌داری مدرن به دلیل انحصار، اندازه، اهمیت پیامدهای خارجی و یا غلبه‌ی جنبه‌ی خدمت عمومی، یا متعلق به عموم بوده، یا در پاره‌ای وجوه مهم توسط بخش عمومی کنترل می‌شوند. این بخش‌ها هم‌چنین ممکن است از کمک مالی دولت بهره‌مند و تلویحاً و آشکاراً در مقابل ورشکستگی حمایت شوند. این‌ها بخش‌هایی هستند که یک اقتصاد سوسیالیستی بازار آن‌ها را تحت کنترل دولت (در پاره‌ای موارد دولت محلی) قرار خواهد داد. البته، مشکلات معیارهای کارایی، مسئولیت و تصمیمات سرمایه‌گذاری وجود خواهد داشت اما وجود آن‌ها اساساً به دلیل اختلاف میان مالکیت دولتی و یا خصوصی نیست. موضوع مهم دیگر، مسأله‌ی مدیریت خودگردان و یا مشارکت کارگران از یک سو و تأثیر [خواسته‌های] مصرف‌کننده از سوی

• اتخاذ فلسفه‌ی سوسیالیسم بازار «آزاد» ممکن است و سوسه‌کننده باشد و برخی نیز هستند که عقیده داشتند (یا دارند؟) که «رهاگذاری» در لوای سوسیالیسم عمل‌کرد بهتری از سرمایه‌داری انحصاری دارد. من معتقدم که این اشتباه فاحشی است، درست به همان گونه که تصور شود نوسان ادواری در یک نظام برنامه‌ریزی ارشادی متمرکز نمی‌تواند اتفاق افتد.

می‌گیرد چه اندازه خواهد بود؟ در اقتصاد واقعی غرب، پهلوی به پهلوی غول‌های خصوصی تعداد زیادی شرکت‌های کوچک وجود دارند و رقابت حقیقتاً موجود است (گرچه نیازی به گفتن نیست که این رقابت، رقابتی کامل نیست). این موضوع به دلیل وجود دامنه‌ی وسیع تولیدکنندگان (در پاره‌ای اوقات رقابت لازم به وسیله‌ی واردات تأمین می‌گردد) در بخش ساختمان و رشته‌های بسیار متنوع خدمات واقعیت دارد. در این بخش‌ها و هم‌چنین در کشاورزی است که سیستم شوروی کمترین کارایی را داشته است. در این جا برنامه‌ریزی متمرکز (یا محلی) بی‌اثر است و معیار کارایی به ترازهای

زندگی منجر می‌شود، نتایجی که هیچ‌کس بداند تمایلی به آن‌ها ندارد (مانند دستیابی به پانه‌ها با معیار وزنی تن از طریق ضایعات فلزی). توزیع و تجارت چه در بخش ابزار تولید و چه در بخش کاهلای مصرفی و خدمات، میلیون‌ها نفر را استخدام دارد و باید تابع معیارهای بازار باشد تا نیاز مشتریان را برآورده کند، نه این‌که نیاز عمل‌های برنامه را که در این بخش لزوماً بهم و متضاد هستند برآورده سازد.

بنابراین در این جا بازار و قیمت‌ها انعطاف‌پذیر آزادی برای خرید نهاده‌ها (و هم‌چنین واردات) و در آن اجتناب‌ناپذیر است. در این جا شرکت‌های بزرگی باید با یکدیگر و شرکت‌های تعاونی و

تجربه‌ی یوگسلاوی قویاً نشان داد که خرد کردن می‌تواند بیش از حد جلو رود و آن‌چه را که باید مجتمع باشد تجزیه کند. هم‌چنین می‌توانیم از عقاید مخرب نظریه‌پردازان خصوصی‌سازی خانم تاجر بیاموزیم که عمداً شبکه‌های حمل و نقل شهری را به وسیله‌ی واگذاری ادارتی مسیرهای مختلف به شرکت‌های خصوصی جدا از یکدیگر از میان بردند. اگر مسیرهای اتوبوس به وسیله‌ی تعاونی اداره می‌گشت نیز به همین اندازه احتمالاً بود. (البته حمل و نقل که در خدمت محل خاصی است باید به وسیله‌ی مقامات دولت محلی اداره گردد نه به وسیله‌ی مرکز). مکمل بودن و عدم تقسیم‌پذیری می‌تواند مهم باشد.

تأخیرات و تضادهای اداری، پرهزینه است. باید پیشاپیش سعی کرد آن بخش‌ها و یا انواع تصمیم‌گیری که مرکز در آن‌ها بهتر عمل می‌کند مشخص شوند. اما این موضوع باید در سطح حداقل نگاه داشته شود.

یک نمودار فرضی مطلوب سازمانی باید نیروهای گوناگون تصمیم‌گیری در سطوح مختلف را در سطح وسیعی نشان دهد. تصمیمی که برای سرمایه‌گذاری بزرگی در آهن و یا نفت مناسب است می‌تواند برای سرمایه‌گذاری در تولید کلم، شلوار، مته‌های بادی، قطعات الکترونیکی، نرم‌افزار، رستوران و یا آژانس‌های مسافرتی کاملاً اشتباه باشد. هر نوع الگوی تک‌سازمانی خطا است. تنوع



نمک زندگی است.

سطح «کلان»

خطری که در این جا وجود دارد آن است که تصور شود یک بازار سوسیالیستی (یا هر نوع اقتصاد مدرن دیگر) می‌تواند به آرامی و بدون هیچ‌گونه دستورالعمل و یا ارشاد از جانب مرکز اداره گردد. بسیار نامحتمل است که طرفداران «نظریه‌ی عدم مداخله‌ی دولت» و مدیریت خودگردان بر حق باشند. می‌توان به شکل متقاعدکننده‌ای نشان داد که در یک نظم مطلوب، باره‌ای از وظایف باید به شیوه‌ی متمرکز انجام شود و بنابراین نمی‌توان آن‌ها را به

به نظر من یکی از انتقادات جناح چپ ترس از آن است که در یک اقتصاد سوسیالیستی موسسات مستقل جدا از یکدیگرند و ممکن است تصمیماتی بگیرند که در هماهنگی با تصمیمات مرکز نباشند. البته احتمال این‌که آن‌ها چنین کاری کنند وجود دارد زیرا به ندرت منافع خصوصی و عمومی هماهنگ هستند. چنین خطری جزء جدا نشدنی هر شکل از تمرکز زدایی است. این مسأله نیز واقعیت دارد که در مواردی ممکن است نظر مرکز درست باشد و باید غالب گردد. با وجود این، هرگز نباید فراموش کرد که تمرکز تصمیم‌گیری در مرکز، در هر دو شکل جمع‌آوری و ارزیابی اطلاعات مورد نیاز و

موسسات خصوصی رقابت کنند. در این جا نیز مدیریت خودگردان باید در حد علاقه‌ی نیروی کار برای حضور در مسائل مدیریتی محدود گردد. کارگران ممکن است مشاغل و سرگرمی‌های خارجی را به نشستن در کمیته‌ها ترجیح دهند. ما باید از جنبه‌های منفی تجربه‌ی یوگسلاوی دربارهِ امکان غیرمنطقی بودن رفتار موسسات خودگردان بیاموزیم.

خطر احتمالی که لازم است یادآوری شود خرد کردن واحدهایی است که، به دلایل فنی یا اطلاعاتی باید بزرگ باشند. من خود شعار «کوچک زیباست» را نقل و تأیید می‌کنم، اما نه به هر قیمتی.



عهدی پایین ترین سطوح نهاد. تامس Thomas و لوگان Logan نیز در کتاب جالبی درباره‌ی تجربه‌ی اسپانیا در مدیریت خودگردان نشان می‌دهند که «در سطوح میانی و کلان وجود یک مرکز قوی برنامه‌ریزی الزامی است. در غیر این صورت یک اقتصاد خودگردان نمی‌تواند عمل کند. پدیده‌هایی نظیر ورود و خروج شرکت‌ها و جریان هماهنگ‌سازی تراکم سرمایه تنها می‌تواند به وسیله‌ی یک برنامه‌ریزی دقیق و حمایت تشکیلاتی آن تحقق یابد» این نقل قول‌ها به صورت مشخص مربوط به مشکلات مدیریت به اصطلاح خودگردان است. اما صرف نظر از ترتیب مسئولیت داخلی در درون شرکت، تا زمانی که مرجع دولتی فعال اقتصادی از استقلال واقعی برای تصمیم‌گیری برخوردار باشد، تمایل و نیاز به آن، هم‌چنان باقی است. حتی اخیراً لارد Luard در کتابی با عنوان «سوسیالیسم بدون دولت» این عقیده‌ی غیرواقعی را که می‌توان دولت را کنار گذاشت، رد کرده است. همه‌ی ما می‌توانیم با این نظریه که مداخله‌ی دولت نباید به تمامی نافذ و بازدارنده باشد موافق باشیم. با این حال نباید مسحور تفسیر سوسیالیستی از اقتصاد آزاد مکتب شیکاگو شویم.

در صفحات قبل به پارامی از عمل‌کردهای ضروری دولت در اقتصاد، مانند تصمیمات بزرگ سرمایه‌گذاری، نظارت بر شرکت‌های بزرگ

نیمه‌انحصاری، تعریف و برنامه‌ریزی «خدمات عمومی» و بخش‌های رفاه عمومی، شامل تصمیمات درباره‌ی بازنشستگی دوران پیری و بهداشت و آموزش، اشاره شد. آزادی پاسخ به علایم بازار می‌تواند به پاسخ بیش از اندازه، رونق و کساد اقتصادی، شکست‌ها و ورشکستگی‌ها منجر گردد. برخی از منتقدان به درستی توجه می‌کنند که نظام‌های مشابه نظام شوروی فاقد انضباط ناشی از خطر ورشکستگی هستند. اما نباید ورشکستگی را یک فضیلت ببینیم، آن هم زمانی که بیش از نیمی از کارخانجات کشتی‌سازی انگلیس و آلمان غربی تعطیل هستند و کارگران آن‌ها بیکارند. منظور ما از استفاده‌ی کار از منابع اصلاً این نیست! سال‌ها پیش جی.بی. ریچاردسون به یک تناقض در تئوری رسمی نئوکلاسیک اشاره کرد. در این تئوری رقابت کامل و بازار کامل یک کمال مطلوب بود و با واقعیت به عنوان یک نقص برخورد شده بود. ریچاردسون خاطرنشان کرد که بدون اطلاعات به اصطلاح ناقص و یا ثباتی و سازش هیچ سرمایه‌گذاری بزرگی امکان‌پذیر نیست. اگر فرصت سرمایه‌گذاری سودآور به طور همسان از جانب تمامی رقیبان بالقوه درک می‌شد دیگر سودی عاید کسی نمی‌شد و انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری وجود نداشت (همه زیان می‌دیدند و ضایعات چشمگیری به وجود می‌آمد). بنابراین رقابت ناقص نسبی است. اگر این مسأله در یک الگوی سرمایه‌گذاری صادق است، بی‌تردید در الگوی

سوسیالیسم بازار نیز مهم است. باور خام به خودکاری بازار ممکن است واکنش افراطی به درسی باشد که از تمرکز بیش از اندازه‌ی دولتی گرفته می‌شود.

اتخاذ فلسفه‌ی سوسیالیسم بازار «آزاد» ممکن است وسوسه‌کننده باشد و برخی نیز هستند که عقیده داشتند (یا دارند؟) که «رهاگذاری» در لوی سوسیالیسم، عمل کرد بهتری از سرمایه‌داری انحصاری دارد. من معتقدم که این اشتباه فاحشی است، درست به همان گونه که تصور شود نوسان ادواری در یک نظام برنامه‌ریزی ارشادی متمرکز نمی‌تواند اتفاق افتد.

به هر صورت از آن‌جا که به طور حتم «رهاگذاری» به رونق‌ها و کساد‌ها می‌انجامد نیازمند مداخله‌ی ضدنوسان‌کنندگی است. مرکز با تعهد به اشتغال تقریباً کامل و هم‌چنین این مسأله که در زندگی واقعی هیچ اطمینانی به شفافیت بازار کار وجود ندارد باید مسئولیت راه‌اندازی فعالیت‌های اشتغال‌زا را بر عهده‌گیرد و نیز مقرراتی وضع کند که تحت آن‌ها موسسات مستقل به هنگام وجود بیکاری گسترده به استفاده از فن‌شناسی کاراندوز ترغیب نشوند. در این مورد درس‌هایی باید از تجربه‌ی یوگسلاوی گرفته شود.

کلیت مسأله‌ی سرمایه‌گذاری، اهداف آن و در واقع کل اهمیت آن، بی‌تردید وظیفه‌ی عظیم برنامه‌ریزی مرکزی در اقتصاد بازار سوسیالیستی خواهد بود. تصور این‌که چگونه «ارجحیت زمانی

جامعه» به وسیله شخص مشخص شود می‌توانند و باید هزینه‌ی مسکن، کنند. سیاست سرمایه‌گذاری هم شک، برخی از آن شکل می‌گیرند پیش‌بینی شده مرکز باید از من کرده، شرکت‌ها جدیدی از تک اعتباری دولت اصلی را در این پرهیز از دوب سیاست‌های تجارب بسیار منطقه‌ای نام بل که خصلت نام آ یا باید باشد؟ آیا آن ابزار غیرمصد شدت تضع بانک‌های تجاری عم و یا وظیفه موسسات برنامه‌های می‌تواند ترجیحی (مانند اج سرمایه پاریس، ترکیب اعتباری پیدایش است که شده است ماهر و می‌تواند مالی است مالی از شر نرخ چنین

تعاون موفق در

به وسیله و از طریق سازمان‌های سیاسی خاص شود، مشکل است. این سازمان‌ها باید و باید برخی اولویت‌های کلی از قبیل مسکن، مدارس و بیمارستان‌ها را مشخص سیاست منطقه‌ای نیز در مکان‌گزینه‌های‌گذاری‌های پیشنهادی مؤثر است. بدون برخی از آن‌ها به ابتکار مدیریت شرکت‌ها نمی‌گردد تا ظرفیت تولید را با درخواست‌های پنهانی شده هماهنگ نمایند. اما برنامه‌ریزان باید از منابع کنترل شده توسط مرکز استفاده شرکت‌های جدیدی به وجود آورده و نوع پی‌اچ‌تی تکنولوژی را متحول کنند. موسسات نئو دولتی (بانک‌های سرمایه‌گذاری) نقش کلیدی را در این مورد ایفا می‌کنند و از وظایفشان نیز از دوباره‌کاری بیهوده و نیز نشان دادن سیاست‌های منطقه‌ای دولت است. (ما با استفاده از جذب بسیاری از کشورها می‌دانیم که توسعه‌ی حقیقی نامتوازن خودبه‌خود تصحیح نمی‌شود بلکه خصلت فزاینده دارد).

آیا باید تعداد موسسات اعتباری دولتی زیاد شود؟ آیا آن‌ها باید رقابت کنند؟ اگر چنین باشد، آیا بزرگ‌تر غیرمستقیم و مؤثر برای «هدایت» اقتصاد به سمت تضعیف نخواهد شد؟ به عبارت دیگر آیا بانک‌های سرمایه‌گذاری باید بر طبق معیارهای جاری عمل کنند و هدف خود را بر سوددهی گذارند و یا وظیفه‌ی اصلی آن‌ها باید انتقال سرمایه به موسسات و مناطقی باشد که از اولویت‌های برنامه‌های دولت پیروی می‌کنند؟ آیا این شکل اخیر می‌تواند با معیارهای تجاری به وسیله‌ی مالیات ترجیحی و یا اقدامات مالی کمکی و یا حتی ممانعت مانند اجازه ندادن یا اخذ مالیات سنگین و هر گونه سرمایه‌گذاری صنعتی در مکزیکوسیتی، بوداپست، پاریس، و یا مناطق مشابه بیش از حد توسعه یافته ترکیب گردد؟ ممکن است گفته شود انحصار اعتباری دولتی نامطلوب است و این که اقتصاد بازار پیدایش بازار سرمایه را طلب می‌کند. این درسی است که گفته می‌شود از تجربه‌ی مجارستان حاصل شده است. نظام بانکی دولتی که در آن‌جا فعال بود ماهر و منعطف اما شدیداً ناکارآمد بود. به این مسأله می‌توان از وجوه مختلف توجه کرد. بسیار محتمل است که شرکت‌های با سوددهی قابل توجه و ذخایر مالی زیاد، دریابند منطقی‌تر آن است که منابع مالی خود را در توسعه‌ی شرکت‌های دیگری به غیر از شرکت خودشان سرمایه‌گذاری نمایند و زمانی که نرخ پیش‌بینی شده‌ی بازده سرمایه بالاست باید به چنین کاری نیز ترغیب شوند.

این موضوع در مورد هر سود خصوصی یا تعاونی صدق می‌کند. در همین حال مدیریت شرکت موقعیتی را ترجیح می‌دهد که در آن بتواند بدون دریافت اعتبار از بانک دولتی افزایش سرمایه دهد.

آیا «اقتصاد بازار سوسیالیستی» بدون وجود چیزی شبیه یک بازار سرمایه هم می‌تواند به صورت مؤثر عمل کند و در یک نظام اقتصادی که بتواند خود را سوسیالیست نامد چنین بازاری چه شکلی می‌تواند داشته باشد؟

موضوعات اشتغال و عدم اشتغال بی‌تردید ارتباط بسیار با سیاست‌های درآمدی دارند. تحت شرایط اشتغال کامل قدرت چانه‌زدن نیروی کار قوی خواهد بود. با وجود فشار نیروی اتحادیه‌های کارگری در مطرح نمودن خواسته‌های گروهی خود، صحنه برای افزایش بی‌درپی دستمزد و نرخ همیشه فزاینده‌ی تورم آماده خواهد بود. به طوری که امروز در اقتصاد سرمایه‌داری نیز عدم اطمینان‌های تورمی موجب مسخ تصمیمات اقتصادی می‌شود و پدیده‌هایی آشنا و به شدت ناخواسته را ایجاد می‌کند. اتخاذ سیاست درآمدی مسئولیت مهم مرکزی شده است. اما این موضوع مستلزم اتفاق نظر دربار‌ه‌ی سطح قابل پذیرش نابرابری درآمد و تفاوت دستمزدهاست و ما آگاه هستیم که این مسائل می‌توانند تضادهایی جدی پدید آورند. ساز و کار بازار نیز به ناچار موجب نابرابری بسیار، حتی با وجود موسسات تعاونی و حتی موسسات خصوصی کوچک می‌گردد. بدین ترتیب لازم است یک نظام جدی مالیات تصاعدی وجود داشته باشد که وظیفه‌اش جلوگیری از (یا به حداقل رساندن) اختلاف درآمد زیاد و غیرمنطقی به خصوص میان آن‌هایی باشد که کارهایی با مسئولیت و مهارت مشابه انجام می‌دهند. مشکلی نیز در این‌جا وجود دارد. اگر موفقیت موجب درآمد بیشتر (و شکست موجب درآمد کمتر) نباشد، انگیزه‌ی کافی وجود نخواهد داشت، اما در صورتی که موجب این امر گردد، اهداف سیاست درآمدی سوسیالیستی با شکست روبرو خواهد شد و پیامد آن می‌تواند درخواست‌های تورمی دستمزد (یا کشمکش‌های داخلی) باشد. در این صورت یک اقدام هماهنگ‌کننده‌ی ظریف الزامی است.

از آن‌جایی که باید با گرایش به درآمدها و اعتبارات و پروژه‌های سرمایه‌گذاری‌های شخصی روبرو شد تا منابع در دسترس در کل افزایش یابد «پول‌گرایی سوسیالیستی» نیز قابل بحث است.

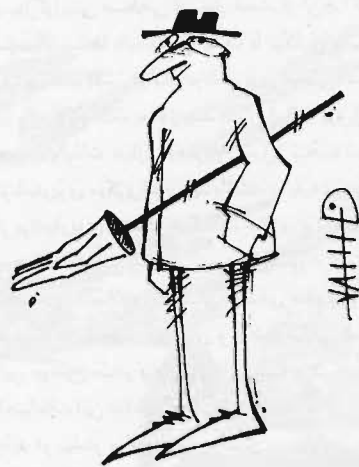
پاره‌های نتایج

در صورتی که «سوسیالیسم بازار» بپذیرفته شود، مقامات دولتی در مرکز و گاه در مناطق محلی، اقدامات مهمی باید انجام دهند. در واقع امروز در کشورهای سرمایه‌داری بسیاری از این اقدامات مخصوص مقامات دولتی است و تلاش‌های هواداران مکتب شیکاگو برای «خصوصی‌سازی» و اتکا به «عدم مداخله‌ی دولت» ثبات سیاسی و اجتماعی را تهدید می‌کند و (به عقیده‌ی من) بر

فزون‌گرایی نامناسب، نهایی‌گرایی نادرست و پول‌گرایی سطحی استوار است. از آن‌جا که سوسیالیست‌ها باید در پی جنگ با بیکاری باشند، به طور حتم نقش دولت و برنامه‌ریزی اساسی است. در واقع لازم است به جز چند بخش (مانند برق) که حتی تولیدات جاری (جریان برق) تحت نظر برنامه‌ریزی مرکزی‌اند و باید باشند، در بقیه‌ی موارد از برنامه‌ریزی متمرکز تولیدات جاری و نهاده‌ها پرهیز شود. تجربه‌های شوروی (سوونارخوز) و تجربه‌ی یوگسلاوی نیز نشان‌دهنده‌ی خطر سپردن صنعت به مقامات جمهوری و یا شهرستانی است. این موضوع منجر به سوق دادن منابع در جهت احتیاجات این مناطق به ضرر منافع بزرگتر می‌شود. باید در بیشتر مواقع تصمیم‌گیری پاسخ‌گویی به نیازهای گوناگون مصرف‌کنندگان به وسیله‌ی مدیران در چارچوب بازار عملی شود. (در این‌جا به مسأله‌ی ارتباط میان مدیریت و نیروی کار نمی‌پردازم). من بر روی اهمیت اندازه و بنابراین سطح مدیریت که در آن تصمیمات مختلف می‌تواند و یا باید اتخاذ گردد، و نیز نقش دولت در برقراری خط مشی کلی برای رقابت تأکید کردم (اگر رقابت در بخش مورد نظر ضعیف و یا نامطلوب است ضروری است مقامات دولتی قیمت‌ها را کنترل و استانداردهای اجرایی را تعیین کنند).

لازم به تکرار است که مسئولیت اشتغال، سیاست درآمدی، میزان انباشت و سودهای ناشی از سرمایه‌گذاری، پرهیز از تورم و رونق‌ها و کساد‌ها، درگیری‌ها و معضلات بسیاری را در مقابل مقامات مرکزی هر جامعه‌ی مبتنی بر سوسیالیسم بازار قرار خواهد داد. این موضوع درگیری‌های بسیاری از این قبیل را در مقابل اقتصاد سرمایه‌داری معاصر نیز قرار می‌دهد و بی‌تردید کاملاً غیرواقع‌بینانه خواهد بود که رقابت سوسیالیستی کامل و بازارهای کامل سوسیالیستی‌ای را پیش‌بینی کرد که عمل‌کرد آرام و خودبه‌خودی آن‌ها برنامه‌ریزی متمرکز و مداخله‌ی دولتی را غیرضروری کند. و از آن‌جا که دولت از انسان‌های جابز الخطا تشکیل می‌شود که تحت





فشار گروه‌های ذینفع قرار دارند، در شرایطی که با بحران‌های بوم‌شناختی و محیطی درگیر هستیم و مسائل بزرگی در کشورهای صادرکننده مواد خام وجود دارد، در راه برقراری توازن اقتصادی و اجتماعی با دشواری بسیاری روبرو خواهیم بود.

درباره‌ی آلت نوو

«نوو» اقتصاددانی پای‌بند به سنت اقتصاد سیاسی بود، بدین معنی که روابط و توسعه‌ی اجتماعی را از روابط اقتصادی کنار نگذاشت و روابط یا رفتار اقتصادی انسان‌ها را نیز در سیاست خلاصه نکرد. در مقابل او، به طور غالب دو گروه سنت اقتصاد سیاسی را کنار نهادند. نقایص نظریه‌های اقتصادی - اجتماعی موجود و ناکارایی‌های آنها را در تعریف و تشکل نظام اقتصادی در خور جامعه مدنی، که آزادی، برابری و مصلحت اجتماعی را در هم آمیزد، باید ناشی از آن‌ها دانست.

یک گروه از آن‌ها که علم اقتصاد را به فن سازمان‌دهی بده‌بستان خدمات و کالا در بازار تقلیل داده، با حذف کلمه «سیاسی» بر آن نام «Economics» نهادند و به تأیید یکسری سرمایه‌داری جهانی و حتا دخالت‌های اصلاح‌گرایانه‌ی دولت‌ها پرداختند اکنون همه‌جا پر تعدادند.

گروه دوم که اکنون کم‌تعداد و منفعل شده، از یک سو علم اقتصاد را به فن سازمان‌دهی بده‌بستان خدمات و کالا با برنامه‌ریزی متمرکز تقلیل داده، با حذف کلمه «اقتصاد» بر آن نام «Planning» نهاد و از سوی دیگر و در تقابل با سرمایه‌داری جهانی، واقعیات اقتصادی را از نظر انداخته، علم اقتصاد را یکسره «سیاسی» کردند. برای هر دو گروه تفسیر اولیه‌ی نظریه‌پردازان مورد قبولشان از روابط اقتصادی موجود و مطلوب،

یک‌بار برای همیشه کفایت می‌کرد و از آن پس این واقعیت بود که باید در قالب نظریه‌ی آن‌ها به زور هم شده، جای می‌گرفت. این دو گروه، چشم بسته بر واقعیات، در مقابل هم صف کشیده بودند. گروه اول در حالی از سپردن همه‌ی روابط

• افتضاح بزرگ هزینه‌ی خدمات درمانی در ایالات متحده می‌تواند شاهد خوبی باشد که نشان می‌دهد زمانی که مشاغل درمانی تحت سلطه‌ی پول‌سازان قرار گیرد، چه اتفاقی خواهد افتاد. حتا اصول ابتدایی اقتصاد نئوکلاسیکی به نظریه‌پردازان مکتب شیکاگو می‌آموزد که وقتی مصرف‌کنندگان و بیماران نتوانند اطلاعات لازم را در مورد تولید یا شیوه‌های درمانی مختلف داشته باشند، بازاری «کارا» وجود نخواهد داشت.

• خطر احتمالی که لازم است یادآوری شود خرد کردن واحدهایی است که، به دلایل فنی یا اطلاعاتی باید بزرگ باشند. من خود شعار «کوچک زیباست» را نقل و تأیید می‌کنم، اما نه به هر قیمتی. تجربه‌ی یوگسلاوی قویاً نشان داد که خرد کردن می‌تواند بیش از حد جلو رود و آنچه را که باید مجتمع باشد تجزیه کند.

اقتصادی به دست جادوی نامریی بازار سخن می‌گفت و می‌گوید که قریب به پنجاه درصد از تولید ناخالص کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به وسیله‌ی دولت هزینه یا باز توزیع می‌شود، و گروه دوم هنگامی به عملکرد برنامه‌ریزی متمرکز غرور بود که برای محاسبات بهینه‌سازی برنامه‌ی یک سال بعد خود به سی سال فرصت نیاز داشت!

در این میان «آلت نوو» از معدود اقتصاددانانی بود که می‌کوشید به جدایی اندیشه (Theoria) از تولید (Poiesis) با بسط توأمان یا تصحیح متقابل آن‌ها در عمل خلاق (Praxis) پایان بخشد که می‌تواند مایه‌ی رهایی بشر باشد. وی مبدع یکی از اندیشه‌های نو در سوسیالیسم یا نظریه‌پرداز اصلی نظام اقتصادی «سوسیالیسم بازار» بود که چین با پیشرفت‌های شگفت‌انگیز پانزده سال اخیر خود نمونه‌ای از آن به شمار می‌آید.

«آلت نوو» در سال ۱۹۱۵ در شهر پترزبورگ (سن پترزبورگ) روسیه به دنیا آمد. پدرش بعد از برقراری حکومت شوراهای در روسیه، هنگامی که به هواداری از منشویک‌ها متهم شد، در سال ۱۹۲۴، به انگلستان مهاجرت کرد. وی از دانشگاه اقتصاد لندن فارغ‌التحصیل شد و از سال ۱۹۶۳ استاد اقتصاد و مدیر موسسه‌ی مطالعات شوروی و اروپای شرقی در دانشگاه گلاسکو شد.

وی که همواره دوستدار وطن خود باقی ماند، با تسلطی که به زبان روسی داشت همه‌ی کوشش خود را متوجه شناخت و شناساندن نظام اقتصادی حاکم بر شوروی و یافتن راهی برای استقرار نظام اقتصادی سوسیالیستی باز و انسانی نمود. کتاب‌های مهم وی نشان‌دهنده‌ی این تلاش‌اند: تاریخ اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۶۹)، نظام اقتصادی شوروی (۱۹۷۷)، اقتصاد سوسیالیسم قابل تحقق (۱۹۸۳) و گلاسنوست در عمل (۱۹۸۹). وی به مدد شناخت دقیق و همه‌جانبه‌اش از سازمان اقتصاد شوروی، تجربه‌اش در عضویت و در نهایت ریاست هیأت تجارت انگلستان در زمان جنگ که اقتصادی کنترل شده بر آن حاکم بود و دانش وسیع نظری‌اش، در کتاب «اقتصاد سوسیالیسم قابل تحقق»، پس از فروپاشی شوروی، نقاط اساسی ضعف نظام اقتصادی آن، غیرقابل ادامه بودنش، و راه‌های برون رفت را نشان داد.

یکی از دوستان اقتصاددان‌اش از دانشگاه آکسفورد پس از مرگش در ماه می سال ۱۹۹۴ چنین گفته است: «ما هنوز کتاب‌های او را داریم، آن‌ها در بوته‌ی آزمایش تغییرات زمان به‌طور شگفت‌انگیزی پایرجا خواهند ماند، از آن‌ها برای مدت طولانی بهره گرفته خواهد شد و به ما یادآوری خواهند کرد که او پژوهنده‌ای برجسته و انسانی بزرگ بود. اگر چه آن‌هایی که او را خوب می‌شناختند به این یادآوری نیاز ندارند.»